

گلدزیهر و کتاب گرایش‌های تفسیری او

دکتر مصطفی ذاکری

Dr Mostafā Zākeri

چکیده: در این گفتار ترجمه کتاب معروف گلدزیهر خاورشناس مجاری الاصل به نام گرایش‌های تفسیری قرآن در میان مسلمانان که ترجمه عربی آن به فارسی برگردانده شده است بررسی می‌شود. نخست به برخی اشتباهات و سوءتعبیرها یا ترجمه‌های نارسا، اشاره شده و سپس متن کتاب که در شش بخش است به اجمال معرفی گردیده است که به ترتیب درباره تفاسیر صدر اسلام، تفاسیر روایی، تفاسیر معتزله و اشعریان و اختلاف دیدگاه آنان، تفاسیر صوفیه، تفاسیر شیعه و تفاسیر مصلحان جدید چون عبده و سید جمال افغانی است. به برخی از برداشتهای غلط گلدزیهر و کوشش‌های فتنه‌انگیزانه و جدایی‌افکنانه وی نیز اشاره شده است و نظریات او درباره قرائات شاذّه که در کتب معتبر قرائات نیامده است نیز نقد شده است.

کلید واژه‌ها: تفسیر، قرائات قرآن، قرائات شاذّه، تصوف، تشیع، تحریف قرآن، مذاهب اسلامی، بایبّه، ابن عباس، گلدزیهر، اناجیل اربعه.

مقدمه

نگارنده برای تحقیقی که در مورد قرائات در دست دارد لازم دید که به کتاب گرایش‌های

تفسیری، نوشته ایگناس گلدزیهر (Ignaz Goldziher)، دانشمند و خاورشناس یهودی مجاری الاصل (۱۸۵۰-۱۹۲۱ میلادی) مراجعه کرده و از نظر وی در این باره مطلع شود. خوشبختانه این کتاب به فارسی ترجمه شده و اکنون در دسترس است. در این گفتار نخست اشاره‌ای به چگونگی ترجمه و سپس مروری بر محتوای کتاب خواهد شد.

ترجمه کتاب

گلدزیهر* این کتاب را به آلمانی نوشته و در ۱۹۲۰ دانشگاه اوپسالا در سوئد آن را منتشر کرده است، سپس عبدالحلیم نجار از اساتید مصری آن را در ۱۹۵۴ به عربی برگردانده و آقای سید ناصر طباطبائی این ترجمه عربی را به فارسی درآورده است که با مقدمه آقای سید محمدعلی ایازی و حاشیه ایشان در بخش پنجم منتشر شده است. ترجمه حواشی مترجم عربی نیز در آخر کتاب آمده است. ای کاش آقای طباطبائی این ترجمه را پیش از انتشار به کسی که آلمانی بداند و از مسائل اسلامی هم مطلع باشد نشان می دادند تا با اصل آلمانی آن مطابقت شود. زیرا در ترجمه از ترجمه چه بسا اشکالاتی پیش آید و معلوم نشود که این اشکالات از مترجم عربی است یا مترجم فارسی، یا برخی از آن‌ها به این و برخی دیگر به آن مربوط می شود و امید است در چاپ دوم چنین کاری بشود. ضمناً تلخیص بخشی از کتاب گلدزیهر قبل از آن هم در سال ۱۹۴۴م به وسیله علی حسن عبدالقادر به عربی ترجمه و چاپ شده بود که نمی دانم این ترجمه هم در اختیار آقای طباطبائی بوده است یا نه.

برخی از اشکالات را که اینجانب در بررسی خود اجمالاً یادداشت کرده است برای نمونه متذکر می شود. گلدزیهر در ابتدای کتاب (۱۳۸۳: ۲۹) طبق ترجمه آقای طباطبائی نوشته است: «هیچ کتابی همچون قرآن - در میان کتب دینی - دچار پریشانی و عدم ثبات از لحاظ نصّ و متن وجود نداشته است» و در ص ۵۳ آمده است: «نصوص حدیث از نصّ قرآن آشفته تر هستند» و در ص ۴۳ (حاشیه) آمده است: «این نوع پریشانی در

* ایگناس گلدزیهر. گرایش‌های تفسیری در میان مسلمانان، ترجمه سید ناصر طباطبائی. با مقدمه و حواشی سید محمدعلی ایازی، ج اول، انتشارات ققنوس. تهران، ۱۳۸۳، ص ۲۵۸.

قرائت...» چنان که پیداست لغات پریشانی و آشفتگی در این موارد گویا نیست و عدم ثبات هم چندان مناسب به نظر نمی‌رسد. ظاهراً گلدزیهر در این موارد می‌خواهد به اختلاف قرائات اشاره کند (نه پریشانی و آشفتگی آن‌ها) و درست در ابتدای کتاب خشت اول را کج گذاشته و گفته است که در میان کتب دینی مورد اعتقاد مردم جهان هیچ کتابی از نظر متن به اندازه قرآن دچار اختلاف قرائت نشده است. در حالی که این ادعایی واهی است چنان که بعداً خواهیم دید.

در برخی موارد شماره آیات قرآن به غلط نقل شده است که معلوم نیست غلط چاپی است یا بی‌دقتی در ترجمه سبب آن بوده است. مثلاً در ص ۳۱ (حاشیه) به آیه ۷۵ سوره کهف اشاره شده که صحیح آن آیه ۷۷ است و در ص ۳۸ از آیه ۵ سوره آل عمران سخن به میان آمده که صحیح آن آیه ۵۰ است و در ص ۶۰ آیه ۲۶ سوره واقعه ذکر شده است که صحیح آن آیه ۲۹ است و در ص ۷۰ آیه ۱۸۹ بقره به غلط ۱۸۵ نوشته شده است. شاید مترجم محترم لازم باشد که یکی از دانشجویان را مأمور فرماید که شماره آیات و سور را مقابله و تطبیق کند.

گاهی برخی کلمات نادرست نقل شده است. مثلاً در ص ۳۲ قرائت کلمه «فَتَّبِيتُوا» را که به صورت فِتَّبِيتُوا هم قرائت شده است (در ۹۴ نساء و نیز در ۶ حجرات) گلدزیهر شرح داده است و سپس می‌گوید صورت مکتوب آن در قرآن عثمانی بی‌نقطه بوده یعنی «فسوا» که آن را می‌توان به هر دو صورت خواند. در چاپ، کلمه اخیر «فسو» است که هیچ معنایی ندارد. در ص ۳۶ گلدزیهر می‌گوید: «طبق روایتی که از رسول خدا در درست‌ترین کتاب‌های اهل سنت نقل شده است...» معلوم است که درست‌ترین باید «کتب صحاح» باشد و منظور صحاح سنه اهل سنت است.

در ص ۳۹ آمده است که دو صحابی بزرگ کلمه «فاختلفوا» را در میان آیه ۲۱۳ بقره اضافه کرده‌اند که منظور از دو صحابی روشن نیست و در تفسیر کشاف (زمخشری [بی‌تا]: ج ۱، ۳۵۵) فقط نام عبدالله بن مسعود ذکر شده است و در سطور بالای این عبارت هم در ترجمه آقای طباطبایی فقط نام ابن مسعود آمده است. این کلمه دو صحابی در ص ۳۷ هم آمده است که منظور از آن درست مفهوم نیست. آیا مقصود عبدالله بن مسعود و ابی

بن کعب است چنان که در ص ۳۶ ذکر شده است یا ابن مسعود و زیدبن ثابت که در ص ۳۷ آمده است. در ص ۴۲ آمده است قرائت ابن مسعود از آیه ۹۳ اسراء این است: «یعنی مگر اینکه تو دارای خانه‌ای از طلا باشی». معلوم است که ابن مسعود قرآن را به فارسی نوشته و منظور گلدزیهر این است که در این آیه به جای ﴿يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زَخْرَفٍ﴾ در قرائت ابن مسعود «بیت من ذهب» بوده است. در ص ۵۰ گلدزیهر می‌گوید: «گفته شده است پیامبر در جنگ بدر پس از آنکه به پیروزی رسید پارچه‌ای سرخ رنگ را برای خود برداشت بدون آنکه آن را در میان غنایم قرار دهد» فی‌دائم این عین عبارت گلدزیهر است یا چیزی از آن افتاده است زیرا که در تفسیر کشاف که مرجع گلدزیهر بوده است آمده است که «بعضی منافقین گفتند که پیامبر آن قطیفه سرخ را که از میان غنایم ناپدید شده است خود برداشته است»، که آیه ۱۶۱ آل عمران این منافقان را خطاب کرده می‌گوید: «پیغمبران را نرسد که خیانت کنند». یعنی این کار پیغمبر نبوده است. اگر گلدزیهر در عبارت دست برده باشد از شیطنت و شرارت یهودیگری استفاده کرده است. در ص ۵۳ پاراگراف دوّم چنین شروع شده است: «با وجود این اگر آن نصّ را بپذیریم یکی از فرزندان یعقوب از این جریان نجات داده می‌شود.» و سپس موضوع اتهام بن‌یامین به سرقت جام چنان که در آیه ۸۱ سوره یوسف آمده است شرح داده می‌شود. پیدا است که این مطلب ربطی به نصّ (یعنی قرائت) آیه ۱۷ سوره یوسف ندارد و گمان کنم گلدزیهر در اینجا نوشته بوده است: «اما قرائت دیگری از یک کلمه در سوره یوسف سبب می‌شود که یکی از فرزندان یعقوب از اتهام مبرا شود و آن کلمه «سرق» است که اگر سُرّق (به ضم سین و تشدید راء مکسور) خوانده شود مشکل برطرف می‌شود.» عبارت ظاهراً درست ترجمه نشده است (در عربی یا در فارسی) و به هر حال این ترجمه به یک ویرایش نیاز دارد تا ابهامات آن مرتفع شود.

گلدزیهر در دو فصل اوّل این کتاب اغلب مطالب خود را از تفسیر کشاف زمخشری گرفته است و خوب بود که مترجم محترم در تمام این موارد به اصل نوشته زمخشری هم مراجعه می‌کرد تا ترجمه او روان‌تر و فصیح‌تر می‌شد. مثلاً پاراگراف آخر ص ۵۲ را می‌توان با مراجعه به تفسیر مذکور در ذیل آیه ۱۷ یوسف بهتر ترجمه کرد همچنین است

گم شده‌ها) است که «اگر گاو یا گوسفند برادر خود (یعنی یک یهودی دیگر) را گمشده بینی آن را به برادر خود برگردان» و نیز درباره‌ی الاغ گمشده و سپس درباره‌ی اینکه زن لباس مردانه و مرد لباس زنانه نباید بپوشد و اگر در آشیانه‌ای مرغی باشد که بر تخم نشسته یا جوجه دارد مرغ و جوجه‌ها را با هم نگیرد بلکه فقط جوجه‌ها را بردار و دست آخر آنکه باید بر پشت بام دیوارک یا نرده بسازی که کسی از آن فرو نیفتد و این احکام هیچ ربطی به موضوع مذکور در سوره بقره ندارد. نمی‌دانم در ترجمه اشتباهی رخ داده است یا گلدزیهر «آدرس عوضی» داده است، چون برحسب بررسی اینجانب، اصلاً سخنی از موضوع مذکور در آیات ۷۲ و ۷۳ سوره بقره در تمام تورات و سایر کتب عهد عتیق و حتی عهد جدید گفته نشده است. و نیز در ص ۳۳ در حاشیه به عهد عتیق، سرگذشت روزگاران نخستین، اصحاب ۵ آیه ۲۳ ارجاع داده شده است که ظاهراً هم ترجمه غلط است و هم ارجاع و من گمان می‌کنم منظور کتاب اول تواریخ ایام باب ۲۳ بند ۵ است (نه باب ۵ بند ۲۳) که در آنجا می‌گوید: «و چهار هزار دربان و چهار هزار نفر بودند که خداوند را به آلای که به جهت تسبیح ساخته شده است (یعنی سُبُحَه) تسبیح خواندند.» در صورتی که باب ۵ بند ۲۳ درباره‌ی فرزندان نیمی از سبط منسی است که در سرزمین باشان و اطراف آن ساکن شدند و تولید نسل کردند. و خوب بود مترجم عربی یا فارسی به اصل این کتاب مراجعه می‌کردند و افزون بر این اصطلاح «سرگذشت روزگاران نخستین» مصطلح نیست و این کتاب در عهد عتیق در فارسی کتاب اول تواریخ ایام و در عربی اخبار الایام الأول خوانده شده است و به همین طریق نمی‌دانم آنچه در ص ۱۰۳ راجع به باب ۵۳ کتاب اشعیای نبی ذکر شده درست است یا نه. در ص ۱۱۲ نیز اشاره‌ای به «انجیل مرقص ۱۶ و ۱۹» شده است که به احتمال قوی در ترجمه فارسی غلط تایپ شده است و صحیح آن «انجیل مرقس باب ۱۶ بند ۱۹» است و نمی‌دانم چرا مرقس را به صاد نوشته‌اند (که املائی قدیمی است) در حالی که امروزه، هم در عربی و هم در فارسی، نام این انجیل، مرقس با سین است. و بند مذکور در حقیقت آخرین بند (یا به قول بعضی، آیه) این انجیل است که می‌گوید «و خداوند بعد از آنکه با ایشان سخن گفته بود به سوی آسمان مرتفع شده به دست راست خدا بنشست» و منظور

پاراگراف آخر صفحه ۴۹. در ص ۷۰ پاراگراف دوم چنین شروع می‌شود: «از طرف دیگر لغوی مشهوری باشجاعت چنین گفته است...» در اینجا عبارت درست ترجمه نشده است، چه منظور گلدزیهر از لغوی مشهور مبرّد است چنان که در تفسیر زمخشری در ذیل آیه ۱۷۷ بقره آمده است و در سطور بالاتر هم خود مترجم نام او را ذکر کرده است و لذا «لغوی مشهوری» با یاء مجهول و نکره چنین الفاء می‌کند که لغوی دیگری غیر از مبرّد چنین سخنی گفته است در حالی که این گفته از همان مبرّد است و باید ترجمه می‌شد: «اما لغوی مشهور یعنی مبرّد باشجاعت چنین گفته است.»

ضمناً در ص ۱۸ نوشته شده که این کتاب را دانشجویان دانشگاه‌های مختلف به صورت تقسیم شده ترجمه کرده‌اند و اسامی تعدادی از آنان ذکر شده است، اما گفته نشده است که ترجمه آقای طباطبائی ربطی به این ترجمه‌های تقسیم شده دارد یا نه؟ چون اخیراً استادان و مدرسان دانشگاهها برای آنکه امتیازهایی برای ترفیع و ارتقا به دست آورند کتابی را قسمت به قسمت به دانشجویان می‌دهند و از آنها می‌خواهند که آنها را ترجمه و به عنوان تحقیق پایان ترم ارائه کنند و سپس این ترجمه‌های ناهماهنگ و گاهی مغلوط را بدون ویرایش و بررسی به چاپخانه می‌سپارند و نام استاد یا مدرس بر پشت آن ظاهر می‌شود. این هم از عجایب علم و تحقیق این روزگار است و به هر حال امیدوارم که کتاب آقای طباطبائی از این قبیل نباشد.

نکته دیگر در این زمینه نقل قول‌هایی است که گلدزیهر از تورات و سایر کتب مقدسه یهود کرده است که آقای طباطبایی چون از عربی ترجمه کرده‌اند اصطلاحات عربی را برای ابواب و فصول آن به کار برده‌اند. در ص ۱۰۴ درباره تفسیر آیات ۷۲ و ۷۳ سوره بقره راجع به آنکه بنی اسرائیل کسی را کشته بودند و قاتل معلوم نبود آن‌گاه خداوند دستور فرمود که بر تن او قسمتی از آن (یعنی از گاو مخصوصی) را بزنند تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند، گلدزیهر می‌گوید در روایات اسلامی تفسیر این آیات از «فصلهای ۱ تا ۹ از اصحاح ۲۲ کتاب تثنیه تورات است». منظور از اصحاح در ترجمه فارسی تورات همان «باب» است و در باب ۲۲ بندهای ۱ تا ۹ از سفر تثنیه سخنی درباره مطلب مذکور در آیات ۷۲ و ۷۳ سوره بقره نیست بلکه شامل احکام مربوط به لُقَطَه

حضرت عیسی است که به آسمان رفته است و گلدزیهر این بند از انجیل مرقس را منشأ عقاید حنبلیان می‌داند که معتقدند پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خدا بر روی عرش در کنار خود قرار خواهد داد. در ص ۶۰ گلدزیهر نزول قرآن بر هفت حرف را مشابه عبارتی که در گنجینه تلمود (راب ۱۳۵۰) آمده است می‌داند که می‌گوید تورات به لغتهای مختلفی نازل شده است و سپس می‌گوید: «اما هیچ‌گونه شباهتی میان قرآن و تورات در نزول آن دو نیست.» که اگر این عبارت درست ترجمه شده باشد از شیطنتهای جهودانه گلدزیهر است چون هیچ توضیحی نداده است که چرا این دو مشابه نیستند و خواسته است همدینان خود را از مغایرت قرآن و تورات خوشحال کند. متأسفانه گلدزیهر اشاره‌ای به محل ذکر این مطلب در تلمود نکرده است تا ببینیم منظورش دقیقاً چیست. در ص ۹۸ عبارت مبهمی آمده است که احتمالاً در ترجمه عربی یا فارسی دچار این ابهام شده است آن جا که می‌نویسد: «قرآن صورت‌های گوناگونی دارد، یعنی مفاهیم آن فراهم آمده و بسیط و مدارک و شواهد آن بسیار است» (!!!) سپس اضافه می‌کند که «همین صورت‌هایی را که در مورد قرآن گفته شد تماماً می‌توان در مورد تورات نیز یافت، چنان که محققان [یعنی دانشمندان یهودی] در مورد لفظ پانیم در تورات به بحث و بررسی پرداخته‌اند.» منظور گلدزیهر ظاهراً این است که همان‌طور که تفاسیر تورات متنوع و مختلف است تفاسیر قرآن هم صورت‌های متفاوتی دارد [و لابد مسلمانان از یهود در این تنوع تفسیر تقلید کرده‌اند]. گلدزیهر از این مطالب مبهم که در ترجمه مبهم‌تر هم شده است در کتاب خود زیاد آورده است و چنان که گفتیم منظورش شیطننت است.

محتوای کتاب

این کتاب دارای شش بخش است که در هر یک از آنها نوعی از تفسیر قرآن مورد بحث قرار گرفته است. در بخش نخست، از تفسیر قرآن در دوره نخستین (یعنی صدر اسلام) سخن می‌گوید و عمده بحث درباره اختلاف قرائات است. در این بررسی بیشتر به همین قسمت خواهیم پرداخت. در بخش دوم، تفسیر قرآن برحسب روایات و احادیث مطرح شده است که شامل احادیث مربوط به شأن نزول آیات هم می‌شود و عمده نظر گلدزیهر

جمع آوری یا اشاره به روایاتی است که با عقاید و اصول مورد قبول مسلمانان به نحوی در تعارض باشد و لذا بیش از همه به نظریات ابن عباس توجه دارد و چنان وانمود می‌کند که او به کتب پیشینیان (یعنی به خصوص کتب مقدس یهود) نظر داشته و از آن‌ها برای تفسیر قرآن استفاده می‌کرده است (نک. ص ۸۴) چون که او در زمان پیامبر طفلی خردسال بوده یا هنوز متولد نشده بوده است و لذا تمام علم خود را از کسانی مثل ابوالجهد می‌گرفته است که قرآن را در هفت روز می‌خوانده و تورات را در هشت روز (همان صفحه). همچنین از مقاتل بن سلیمان که برای فهمیدن قرآن از کتب یهود و نصارا استفاده می‌کرده است و طبق نظر آن‌ها تفسیر می‌کرده است (ص ۷۷) و چون از نقل سرگذشت و اخبار اهل کتاب نهی شده است «از این روی داستان‌هایی که بهره‌ای از حق و درستی داشت به کنار نهاده شد چون که پرهیزکاران از رجوع به کتب گذشتگان (یعنی کتب یهود و نصارا) دوری می‌کردند (ص ۷۸). پیداست که این یهودی شیطان صفت می‌خواهد بگوید که آنچه درست و حق است در تورات آمده است که پرهیزکاران از مراجعه بدان خودداری کردند زیرا که عنصر خیال بر آنان چیره شده بود (همان صفحه). او حتی از خود نظریاتی به مسلمانان نسبت می‌دهد و می‌گوید: «خواندن تورات و نه نگاه کردن در آن سفارش شده است» (ص ۸۴) اگر منظور گلدزیهر خواندن تورات از جانب یهودیان باشد ربطی به تفسیر قرآن ندارد و اگر منظور این است که در روایات اسلامی به خواندن تورات توصیه شده است این مطلب کذب محض است و درست به خلاف آن روایاتی وجود دارد که مراجعه به تورات برای مسلمانان منع شده است و پیامبر قرآن را کافی برای هدایت مردم می‌دانسته است چنان که در خود قرآن هم کراراً به هادی بودن قرآن اشاره شده است (عبدالباقی ۱۳۶۴). چون قصد دارد از تفاسیر ابن عباس فراوان نقل کند لذا ابتدا از او از نظر مسلمانان تعریف‌هایی نقل می‌کند (مثلاً در ص ۸۳ از ابن قیس) و او را پدر تفسیر قرآن می‌نامد (ص ۸۶) زیرا که تفاسیر خود را از اهل کتاب (یهود و نصارا) گرفته است (همان). و گلدزیهر شاهدی هم برای خود پیدا کرده است و آن لئون کایتانی است که معتقد است مهم‌ترین شیوه تحقیق در این موضوع (یعنی تفسیر قرآن) همین است که از اهل کتاب استفاده شود (ص ۷-۸۶). جالب است که گلدزیهر

برای تأیید نظریات خود به همپالکی‌های خویش ارجاع می‌دهد مثل نولدکه (که در نمایه آخر کتاب اسمش نیست ولی مکرر در صفحات کتاب و از جمله در همین صفحه ۸۷ نام او ذکر می‌شود). و گاهی این کار گلدزیهر باعث تعجب می‌شود. مثلاً در ص ۳۸ می‌نویسد: «گویند مارگلیوٹ اهمیت فراوانی به نصوص عثمانی در قبال نصوصی که به آتش گرفتار آمدند می‌داده است.» نمی‌دانم نظر مارگلیوٹ چه اهمیتی دارد. صدها فرنگی کار و زندگی روزمره خود را رها کرده درباره قرآن و حدیث و مسائل اسلامی بررسی می‌کنند و حتی در دانشگاه عبری اورشلیم بخش مخصوص برای این کار هست و استادان برجسته‌ای در این زمینه مشغول مطالعه‌اند و برخی از کارهای آن‌ها بسیار جالب است. اما این‌ها برای مسلمانان حجّت نیستند و نظر آن‌ها برای یک محقق مسلمان فقط در حدّی ارزش دارد که مبدأ یک بررسی بیشتر و دقیق‌تر می‌شود و گرنه هیچ مسلمانی به صرف شنیدن نام مارگلیوٹ خود را نمی‌بازد و نظر او را وحی منزل نمی‌پندارد. اما گلدزیهر با نقل این سخن مارگلیوٹ می‌خواسته است شیطنتی کرده باشد که قرآن‌هایی که عثمان سوزاند مهم‌تر از قرآن کنونی بوده است که عثمان آن را نوشته یا نویسانده است ولی مارگلیوٹ این نظر را قبول ندارد و می‌گوید نسخه عثمان مهم‌تر است (!!!). خوشا به حال مارگلیوٹ که لااقل در این مورد نظرش با گلدزیهر فرق دارد. تازه جالب است که گلدزیهر این نظر مارگلیوٹ را به طور قطعی نقل نکرده است بلکه با عبارت «گویند» آن را آورده است که گویی این نوعی شایعه است و مارگلیوٹ هم با نظر گلدزیهر مخالفتی نداشته است. ماشاءالله بدین حدّ از شیطنت کسانی که خود را محقق می‌دانند. باید مسلمان‌ها این گونه کتاب‌ها را بخوانند تا ببینند که یک یهودی برای طعنه زدن به قرآن و ردّ آن چه زحمت‌های طاقت‌فرسایی کشیده است. او تقریباً تمام کتب مهم تفسیر، قرائات، حدیث، صحاح سته، تواریخ مسلمانان و غیره را موبه‌مو و کلمه به کلمه خوانده و چیزهایی را که مورد نظرش بوده و به اهدافش کمک می‌کرده است از آن‌ها استخراج کرده و در این کتاب نقل کرده است. متأسفانه ترجمه فارسی آن فاقد فهرست منابع است و گرنه نگاهی به این فهرست می‌توانست مقدار زحمت گلدزیهر را به خوبی نشان دهد. و پیداست که هدایت طبق آیات شریفه قرآن به دست خداست و گرنه اگر کسی این همه کتب اسلامی

را مطالعه کرده باشد و آلوده به اغراض خبیثه نباشد بعید است که روح قرآن و اسلام در او اثر نکند و او را به تدبّر در حقیقت اسلام و قرآن واندارد. اما به گفته قرآن ﴿ثم قست قلوبهم و زین لهم الشیطان ما كانوا یعملون﴾ (انعام: ۴۳) زیرا که باز به فرموده قرآن ﴿فی قلوبهم مرضٌ فزادهم اللّهُ مرضاً﴾ (بقره: ۱۰). و این نکته در مورد غالب مستشرقان و اسلام‌شناسان صادق است، حتی برخی از اسلام‌شناسان و محققان عرب و ایرانی هم که به ظاهر مسلمانند و مقالات محققانه جالبی می‌نویسند از مضمون این آیات میرا نیستند. باری گلدزیهر از کتاب‌هایی که در آنها صرفاً بر اساس روایات و احادیث به تفسیر قرآن پرداخته شده است کتاب الدر المثور سیوطی را مثال می‌زند یا کتاب ترجمان القرآن او که حاوی شانزده هزار حدیث است. و از میان مفسران شیعه نام کسی را ذکر نکرده است در حالی که در غالب کتب تفسیر شیعه هم به روایات معصومین استناد شده است و نمونه بارز آن تفسیر صافی است از ملاحسن فیض کاشانی (د. ۱۰۹۰ هجری) که در ابتدای آن صریحاً روش خود را در این باره شرح داده است. اینکه گلدزیهر از میان همه مفسران بیشتر به ابن عباس تمسک جسته است به این دلیل است که ابن عباس، پسر عموی پیامبر، به علت نزدیکی به حضرت رسول چه از نظر قرابت نسبی و حتی سببی و چه از نظر زمان، شخصیت مناسبی برای جعلان حدیث بوده است که هرچه می‌خواستند از زبان او نقل کنند تا به هدف خود برسند، به ویژه که او جدّ خلفای بنی عباس بوده است و کسانی که می‌خواستند به این خلفا نزدیک شوند با جعل احادیثی از ابن عباس خود را محبوب دربار می‌کردند. گویا احادیث منقول از زبان ابن عباس و نظریات او درباره تفسیر قرآن به صورت کتابی جمع آوری شده است و محققان شایسته است به روایان آنها نظری بیندازند و صحت و سقم منقولات آنان را بررسی کنند. البته نام ابن عباس در تفاسیر شیعه هم بسیار آمده است که آنها هم ممکن است از جعل میرا نباشند.

باری مطالبی که گلدزیهر از تفاسیر روایی و به ویژه از ابن عباس نقل می‌کند همه شامل اساطیری است که در آنها جای شک باقی است. یا آنکه شامل مواردی است که با تورات تطابق بیشتری دارد، مثلاً آنکه حضرت ابراهیم به دستور خداوند، اسماعیل را

می‌بایست ذبح کند یا اسحاق را؟ در تورات نام اسحاق ذکر شده است (سفر پیدایش، باب ۲۲، بند ۱ و ۲). اما آیات قرآن دلالت دارد که اسماعیل می‌بایستی قربان شود (صافات: ۱۰۷) و این به نظر معقول تر هم می‌آید زیرا که اسماعیل اولین فرزند ابراهیم بود و تا سال‌ها بعد اسحاق هنوز به دنیا نیامده بود و قربانی تنها پسر برای مردی که به سن پیری کامل رسیده است بیشتر باعث ناراحتی و غم می‌شود تا قربانی پسر دوم که به هر حال اگر هم انجام می‌گرفت هنوز یک پسر دیگر داشت که می‌توانست بر او دلخوش باشد و در سنت تورات نخستین فرزند (نخست‌زاده) همیشه مهم‌تر بوده است. اما چون یعقوب و پسران یعقوب یعنی بنی‌اسرائیل و تمام انبیای بعدی آنان (موسی و یوشع و غیره) همه از فرزندان اسحاق بودند پس بنی‌اسرائیل این واقعه تاریخی را تغییر دادند و در تورات خود جای اسماعیل را به اسحاق سپردند. گلدزیهر به روایاتی که ذبیح را اسحاق می‌داند توجه کرده و بدان‌ها اشاره نموده است (ص ۵-۹۴). کتاب دیگری که در این فصل مورد توجه گلدزیهر است تفسیر طبری است که همه روایات مربوط به یک موضوع را از صحیح و سقیم نقل می‌کند و طبعاً گلدزیهر به سقیم آن‌ها بیشتر توجه دارد. بخش سوم به تفسیر اهل رأی (پیروان ابوحنیفه و معتزله) پرداخته است و مطالب مورد اختلاف معتزله و اشعریه را بیرون کشیده و مورد بحث قرار داده است و البته در این مورد هم به مسائلی پرداخته است که طعنی و نیشی برای عقاید عامه مسلمانان در آن باشد. تفسیری که بیشتر مورد توجه او بوده است کشف زمخشری (د. ۵۳۸ هـ.ق) است. و چنان‌که خواهیم دید در مورد قرائات شاذّه هم از این تفسیر زیاد استفاده کرده است. گلدزیهر از تعبیرات مجازی و استعاری به کار رفته در تفسیر زمخشری بنا به ترجمه آقای طباطبایی به عنوان تعبیرات تخیلی نام می‌برد (ص ۱۳۵) و طعن‌های مخالفان زمخشری را بر این اساس نقل می‌کند، مثل مسئله مسّ شیطان که باعث جنون می‌شود (ص ۱۳۸). در ص ۱۴۲ می‌گوید که پیامبر ﷺ در اثر جادوی یهود بیمار شد و «اندیشه‌های غیردینی برای او نمودار گشت (لا بد یعنی العیاذ باللّه پیامبر کافر شد!!) پیداست که نقل این عبارات از منتهای شیطنت جهودانه گلدزیهر است. او در ص ۱۵۰ می‌گوید: «تعالیم اسلامی حتی در مراحل نخستین خود صورتی از انتخاب و ترکیب از اندیشه‌های یهودی

و مسیحی و زردشتی و غیر آن بوده است (یعنی دین اسلام التقاطی بوده است که از ترکیب عقاید این ادیان درست شده است). و باز هم شاهدی پیدا کرده است و آن کارل هاینریش بکر است (نک. ص ۱۵۰) و چون قرینه عقاید اسلامی را در کتب منتشره یهود و نصارا نمی تواند نشان بدهد می گوید این عقاید تحت تأثیر علمای کنیسه شرقی بوده است که به طور شفاهی از آن ها شنیده شده است و نه آنکه در کتاب ها دیده شده و از آن ها نقل شده باشد (ص ۱۵۱). این همان وسط دنیاست که ملانصرالدین گفت «درست همین جایی است که میخ طویله الاغ من در آن کوبیده شده است اگر قبول ندارید بروید گز کنید.» بقیه مطالب اشکال دار را که گلدزیهر از کتب معتزله و گاهی از اشاعره نقل کرده است در بقیه این بخش باید دید. به راستی کار گلدزیهر مثل مگس سمجی است که درست بر روی زخم روی شست شما می نشیند و هرچه او را می زنید دوباره روی همان یک سانتیمتر مربع زخم می نشیند و جای دیگر نمی رود. اگر به آن مگس بگویید بدن من به این بزرگی است چرا همه جا را رها کرده و فقط روی این تکه زخم کوچک می نشینی لابد خواهد گفت طبیعت من این است. گلدزیهر می توانست مسائل حکمت الهی (تولوژی)، اخلاقی، دینی، حقوقی و امثال آن ها را استخراج و نقل نماید، اما او دنبال زخمهای چرکین است، که البته در کتب همه مذاهب و ادیان فراوان است و تورات و انجیل بیش از همه کتاب ها از این قبیل اساطیر باطل دارد.

بخش چهارم را به تفسیر صوفیان اختصاص داده است و در ابتدای آن می گوید که تصوف اصلاً با تعالیم اسلامی تضاد دارد، زیرا آن ها به حلول و وحدت وجود و زهد بسیط (کذا) معتقد بودند که از فلاسفه نوافلاطونی اخذ کرده بودند ولی متصوفه با تفسیر و توجیه دین عقاید خود را آراستند و مغایرت عقاید خود را با اسلام در زیر این پوشش پنهان کردند تا مورد انکار امت اسلام واقع نشوند (ص ۱۷۶-۱۷۵) و لذا روی به تفسیر باطنی قرآن و تأویل آن به معانی دیگری غیر از معانی ظاهری آوردند که تعبیر رمزی آیات قرآن بوده و متأثر از فلسفه مثل افلاطونی و عقاید فیلون بود که موجب دفاع متصوفه از عقاید خود در برابر حملات دشمنان خود یعنی «دوگانه گرایان سلسوس» (?) می گردید (ص ۱۷۷) که شاید سالوس بوده است و در هر حال معنای دوگانه گرایان

سالوس برای حقیر روشن نیست. ترجمه متن هم غالباً مبهم است. مثلاً نوشته است (ص ۱۷۸): «چه بسیار خدماتی که از طریق آیه ۳۵ سوره نور به صوفیان ارائه شده است»، که این جمله نه ترجمه تحت‌اللفظی عربی است و نه ترجمه تحت‌اللفظی آلمانی و ظاهراً منظور آن است که صوفیان از آن آیه برای مقاصد خود استفاده بسیار کرده‌اند. و یا در حاشیه ص ۱۷۹ نوشته است «ابن سینا در این مورد (یعنی در مورد تجلی الهی) نظریات مشائین عرب را از مراحل بالا رفتن عقل می‌داند» که من معنی این جمله را درست درک نمی‌کنم. گلدزیهر تصوّف را با عقاید فلسفی اخوان‌الصفا پیوند می‌زند و از نظریات خاورشناسان دیگری چون هارناک (Harnack) رتیزن اشتاین (Reitenstein) و غیره نام می‌برد اما توضیح کافی نمی‌دهد و خواننده را در میان نظریات به‌ظاهر عالمانه این خاورشناسان رها می‌کند تا نتیجه‌ای که خود از این مباحث در نظر دارد بگیرد. من بیش از این درباره این فصل از کتاب چیزی نمی‌گویم و خواننده را برای اطلاع دقیق‌تر از مشی فکری گلدزیهر و نتایجی که می‌خواهد بگیرد به اصل کتاب ارجاع می‌دهم.

گلدزیهر در بخش پنجم به تفاسیر شیعه پرداخته و نظریات شیعه و مخالفان شیعه را در تفسیر قرآن آورده است. ویراستار این بخش بر گفته‌های گلدزیهر در حواشی کتاب نقدهایی نوشته است و لذا من از بحث بیشتر در این باره نیز خودداری می‌کنم. بخش ششم که بخش آخر است بر تفاسیر جدید قرآن که در پرتو پیشرفتهای جدید علمی جهان نوشته شده است مثل تفسیر سِر سید احمدخان، یا سید امیر علی هندی و نظریات سید جمال‌الدین افغانی و محمد عبده و رشید رضا صاحب تفسیر المنار پرداخته است. این اشخاص سعی می‌کردند قرآن را با علوم جدید تطبیق کنند و عدم مغایرت آن را با یافته‌های جدید علمی نشان دهند و در عین حال با تعصبات قرون وسطی مبارزه می‌کردند و حتی با بعضی نظریات پیشوایان فرقه‌های دینی مثل ابوحنیفه نیز مخالفت می‌کردند، چنان‌که او را متهم به بدعت‌گذاری حیل‌های شرعی برای فرار از احکام اسلام متهم می‌کردند و این کار را از وساوس شیطانی می‌دانستند (ص ۳۰۴) و می‌خواستند فقه را با مسائل روز هماهنگ کنند (ص ۳۰۵) و با تبلیغات مبلغان و مبشران مسیحی که بر ضد اسلام کتاب می‌نوشتند و منتشر می‌کردند مبارزه می‌نمودند

(ص ۳۱۳). در اینجا (یعنی در ص ۳۱۳) در ترجمه ظاهراً اشکالی هست که می‌نویسد: «در آن هنگام صحبت‌های بسیاری در مورد انجیل برنابا به میان آمد و می‌گفتند که از دیدگاه اسلام این انجیل مورد تحریف قرار گرفته است بدون اینکه مقدار این تحریف را مشخص کنند». در حقیقت مسلمانان معتقد بوده‌اند و هستند که اناجیل اربعه همان انجیل حضرت عیسی نیستند و تحریف شده‌اند و با پیدا شدن انجیل برنابا در قرن نوزدهم مسلمانان می‌گفتند این انجیل به انجیل حضرت عیسی نزدیک‌تر است و با عقاید اسلام بیشتر تطبیق می‌کند و در مقابل آن، مسیحیان منکر اصالت انجیل برنابا بودند. حال این مفاهیم چگونه در هم ریخته و به صورت جمله فوق درآمده است من نمی‌دانم.

گلدزیه‌ر از کوشش‌های شیعیان در هماهنگ ساختن عقاید خود با علوم و فرهنگ جدید سخنی نگفته است و اشاره بسیار کوتاهی هم که در ص ۳۱۷ کرده است نیشدار و گزنده است، چه می‌گوید: «در میان علمای شیعه نیز خواهان آزاد اندیشی در دین [کسانی] بودند و از مراسم اسلامی فقط به شکل ظاهر آن بسنده نمی‌کردند و از طرف دیگر از ورع دینی برخوردار نبودند و ابایی نداشتند از اینکه با مخالفت خود با آیین دینی خشم عمومی را برانگیزند.» در این اظهار نظر کوتاه چه گزافه‌های مهمی نهان است خود پیداست و این یهودی محقق بهتر بود در این باره سکوت می‌کرد تا چنین یاوه‌ای به هم بیافد و این کل نظر گلدزیه‌ر در مورد تفسیر شیعه از قرآن در پرتو تمدن جدید است. در ضمن عنوان بخش ششم کتاب «تفسیر در پرتو تمدن اسلامی» است که گمان کنم منظور تمدن جدید غربی است. زیرا که تمدن اسلامی از قرن اول هجری آغاز شده بود و نتایج درخشان آن چشم‌غریبان را خیره می‌کرد تا سرانجام چراغ آن به غرب رفت و در آنجا پرتوافکن شد و به تمدن جدید غربی انجامید. نمی‌دانم که ترجمه عنوان این فصل از روی آلمانی درست صورت گرفته است یا آنکه مترجم عربی (یا فارسی) آن را تغییر داده‌اند. گلدزیه‌ر گاهی در مباحث خود شیطنت‌های عجیبی می‌کند. مثلاً بایبه را از فرق شیعی منشعب می‌داند (ص ۲۸۷) و حتی در یک جا مقایسه بسیار نامعقولی میان نظر علمای قرائت با گفته سیدعلی محمد باب به عمل می‌آورد (ص ۷۲) که وقتی علمای قرائت گفته‌اند که قرائت قرآن از روی قواعد صرف و نحو و اجتهاد نحویان به وجود نیامده

است بلکه مبتنی بر روایت این قرائات از پیامبر است و لذا باید قواعد صرف و نحو را از روی قرآن استخراج و تنظیم کرد نه آنکه قرآن را بر اساس قواعد صرف و نحو تصحیح نمود، ناگهان گلدزیهر به یاد سید علی محمد باب می‌افتد و می‌نویسد «همین نظر را می‌توان در نزد باب که به نام علی محمد معروف است و اشعار عربی را به لحن لغوی گفته است یافت» (ص ۷۲) و بعد خواننده را به ترجمه کتاب بیان فارسی سید باب که آن را نیکلا در ۱۹۱۱ به فرانسه برگردانده است حواله می‌دهد. و این نشان می‌دهد که گلدزیهر با نوشته‌های باب آشنا نبوده است و فقط خواسته است در اینجا سنگی به چاه بیندازد. سید علی محمد باب [بی تا] به عربی آب نکشیده پر از غلطی می‌نوشت، چنان که در کتاب بیان عربی، او (و اندکی هم در بیان فارسی) دیده می‌شود و حتی در برخی موارد جنون یاوه‌گویی بر او غلبه می‌کرد مثل خطبه‌ها و مناجات‌هایی که در کتاب «پنج شانه اثر نقطه اولی جلّ ثانه» (یعنی سید باب) آمده است، چنان که صفحاتی را پی در پی با جمله‌های بی‌معنایی پر می‌کند مانند: «تعالی مثل ذلک الاله المتجلل المتجال، تعالی مثل ذلک الوحد المتوحد المتوحد، تعالی مثل ذلک البهیّ المتبهیّ المتباه...» (ص ۸۳) یا «انت المستلط علی کلّ شیء باستقلال ابدیتک لم تزل کنت بهیان البیاء و جلان الجلاء و جملان الجملاء و عظمان العظماء و نوران النوراء...» (ص ۷۶) و انصافاً در میان کتب دینی ملل و نحل از این کتاب یاوه‌تر و بی‌معناتر وجود ندارد و علت آن علاوه بر جنون سید علی محمد باب بیسوادی او هم بوده است که عربی نمی‌دانسته و لغات بی‌معنای فوق را پشت سر هم قطار کرده است و پیش خود لابد فکر می‌کرده است که از حضرت محمد ﷺ هم فصیح‌تر است. مثل کسی که یک سال در انگلستان ساکن شده باشد و بعد شروع کند به نوشتن مطالب مغلوطنی به انگلیسی و تصوّر کند که از شکسپیر هم بهتر می‌نویسد و عجیب این است که این کتاب‌ها را بایان چاپ کرده و با حرمت بسیار آن‌ها را نگریسته‌اند. وقتی که سید باب را از شیراز به آذربایجان آوردند حاکم آذربایجان ناصرالدین میرزا، ولیعهد محمدشاه قاجار بود که بعداً ناصرالدین شاه شد و او علوم ادبی و عربی را نزد علمای تبریز فرا گرفته بود. وی سید را برای محاکمه به جلسه‌ای از علمای بزرگ آذربایجان حاضر کرد تا از او سؤال‌الاتی کنند و چون هر یک از علما سؤال می‌کرد او

در جواب می ماند و نمی توانست پاسخ دهد، ناگهان شروع کرد به بلغور کردن عربی و چنین آغاز کرد: «الحمد لله الذی خلق السموات و الارض». در این جمله سموات را به فتح تاء تلفظ کرد. ناصرالدین میرزا به او گفت آقا سید مگر سیوطی را نخوانده‌ای. در آنجا این بیت ابن مالک شرح داده شده است که:

و ما بتا و الف قد جمعا یکسر فی النصب و فی الجرّ معا

باید سموات را به کسر تاء تلفظ می کردی. جواب سید خیلی جالب است که گفت:
- من عربی را از قید صرف و نحو آزاد کردم (تنکابنی ۱۳۷۰: ۶۳؛ زعیم الدولة تبریزی ۱۳۶۴: ۱۸).

باری ظاهراً سید باب پیشوای کسانی است که امروزه به آشناگریزی و آشنازدایی افتخار می کنند و هر غلط و یا وه ای را به اسم بدعتها و بدایع نام گذاری می نمایند.
گلدزیهر بدون اینکه این واقعه تاریخی را ذکر کند فقط برای سنگ اندازی می گوید نظر علمای قرائت که می گویند قواعد صرف و نحو را باید از روی قرآن تصحیح کرد نه برعکس، مشابه نظر سید علی محمد باب است. در حالی که سید باب حتی فارسی را هم خوب نمی دانست و نوشته های فارسی او هم پر از اغلاط فاحش است تا چه رسد به عربی که در عراق آموخته بود آن هم نیمه کاره.

قرآن به تصدیق دوست و دشمن در حدّ اعلای فصاحت و بلاغت است و تاکنون هیچ کتابی و نوشته ای در عربی دیده نشده است که از این نظر حتی به نزدیک آن هم برسد، در حالی که صدها و بلکه هزارها دانشمند طراز اول عرب، اعمّ از مسلمان و غیرمسلمان در این ۱۴ قرن آمده اند و تألیفات مهمّی هم به یادگار گذاشته اند و هیچ کدام حتّی ادّعا نکرده اند که از لحاظ بلاغت چیزی در حدّ قرآن ابداع کرده اند. وانگهی اگر قرآن نبود شاید امروز اصلاً اثری از عربی نبود و یا آنکه لهجه های عامیانه ای از آن مورد تکلم بود مثل لهجه های عراقی، مصری، جزائری یا حتّی مالتی که از همه لهجه های عربی دورتر از عربی فصیح است. حال آیا با این وضع باید قواعد نحو را از قرآن استخراج کرد یا آنکه قرآن را بر حسب قواعد نحو اصلاح نمود، قواعدی که خود مسلمانان برای فهم بهتر قرآن وضع کرده اند، یعنی از روی خود قرآن استخراج کرده اند و این قواعد مسلماً نمی تواند

مخالف یا مغایر با ساختار زبان قرآن باشد (نیز نک. ص ۶۶ که شرط درستی قرائت را با قواعد عربی رد کرده است).

گلدزیهر، این همه زحمت طاقت فرسا را در مطالعه کتب و مصنفات اسلامی فقط برای وصول به پوهای میسیون تبلیغی امریکایی — که در اختیارش گذاشته بودند — تحمل کرده است و نه برای کشف حقیقت و تحقیق واقعی علمی. او با این مطالعات وسیع و کم نظیر خود به یقین می دانست که اولاً علمای اسلام از قرن چهارم هجری با اسرائیلیات — یعنی خرافات و قصص و افسانه‌ها و روایات مجعول یا منقول از عهد عتیق (و ندرتاً از عهد جدید هم) — آشنا بودند و می دانستند که نباید آن‌ها را با احادیث نبوی و تواریخ و تفاسیر قرآن درآمیزند. اما گلدزیهر با شیطنت می خواهد و انمود کند که معارف اسلام از منابع یهود مأخوذ است. ثانیاً می دانست که فرقه‌های اسلامی اعم از آن‌ها که در قدیم پیدا شدند و سپس نابود گردیدند و اکنون اثری از آن‌ها نیست (مثل اغلب قریب به اتفاق مذاهبی که در کتاب الفرق بین الفرق عبدالقادر بغدادی نامهایشان ذکر شده است) و آن‌هایی که هنوز در گوشه و کنار عالم اسلامی باقی مانده‌اند (چون مذاهب اربعه اهل سنت، اشاعره، خوارج، اباضیه، زیدیه، شیعه اثنی عشریه، اسماعیلیه) و مذاهبی که در بستر اسلام پدید آمدند ولی خود را از اسلام جدا کردند (مثل حروفیه، نقطویه، بابیه، بهائیه و امثال آن‌ها) همه از آیات قرآن برای اثبات نظریات خود استفاده کرده‌اند و چه بسا که آیات را مطابق نظر و رأی خود تفسیر کرده‌اند که با ترجمه تحت‌اللفظی آن‌ها مغایر بوده است و یا با تفسیر فرقه‌های دیگر فرق داشته است و باز هم برای تأیید نظر خود چه بسا که احادیثی جعل کرده‌اند که متأسفانه در کتب حدیث و تفسیر و حتی تواریخ و اخبار به وفور یافت می‌شود و علمای اسلام از دیرباز در صدد بازشناختن احادیث موضوع (یعنی مجعول) از احادیث صحیح برآمده‌اند و کتب بسیار در این زمینه نوشته شده است. اما گلدزیهر درست به همین احادیث مجعول بیشتر نظر دارد و از آن‌ها برای اهداف خود استفاده می‌کند، به گمان آنکه توده مسلمان بی توجه به مجعول بودن آن‌ها سخنان گلدزیهر و همپالکی‌هایش را خواهند پذیرفت و دست از اسلام خواهند شست. اما حفظ اسلام و قرآن به دست خداست و هیچ کس دیگر قادر نیست آن‌ها را حفظ کند

یا از بین ببرد و دلیل آن درست همین است که در طول ۱۴ قرن که از پیدایش اسلام گذشته است دشمنان اسلام که عمدتاً یهودی و مسیحی بودند از هیچ کوششی فروگذار نکردند. از جنگ‌های خونین صلیبی گرفته تا جعل حدیث و روایت و شایع کردن آن‌ها در افواه یا کتب مسلمین و نوشتن ردیه‌ها و افسانه‌های معمول و غیره، اما نور اسلام هر روز از روز پیش تابنده‌تر می‌شود تا بدانجا که غرب و اروپا از سرعت پیشرفت اسلام در اروپا و افریقا و امریکا هراسان شده است به حدی که تحمّل حجاب اسلامی را هم ندارند و آن را به شدت ممنوع کرده‌اند مبدا همین اثر ظاهری باعث گرایش مردم بیشتری از غرب به اسلام شود. گلدزیهر لابد آیه کریمه ﴿وَمُجَادِلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ﴾ (کهف: ۵۶) را خوانده است و نتیجه آن را در آیه ۱۶ سوره شوری دیده است که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾. آری این یهودی طماع دنیاپرست تمام زحماتش به هدر رفته و خود اکنون در جهان دیگر نتیجه اعمالش را می‌بیند در حالی که نوشته‌هایش هیچ تأثیر مهم و قابل‌ذکری در جهان اسلام نداشته است.

باری احادیث معمول و تفاسیر به رأی و مطالب خلاف عقل و علم متأسفانه در کتب مسلمانان و فرقه‌های مختلف آنان ثبت و ضبط شده است و فقط علمای متقی و بصیر می‌توانند خوب را از بد و حق را از باطل و سمین را از غث تمیز دهند، اما مستشرقین از همین منابع خود را سیراب می‌کنند و آن‌ها را به سوی اهداف پلید خود به کار می‌برند. شاید چاره کار در این باشد که در چاپ‌های انتقادی این کتب (از تفسیر و سیر و اخبار و احادیث و تواریخ و غیره) عالمان خبیر در هر مورد به معمول بودن یا غیرمعتبر بودن احادیث و نظریات ابراز شده در آن‌ها در حاشیه همان صفحات اشاره کنند تا خاورشناسان مغرض کمتر بتوانند از آن‌ها استفاده نمایند.

مسئله قرانات از نظر گلدزیهر

چنانکه گفته شد گلدزیهر از همان ابتدای کتاب آب پاک و صاف (یا ناصاف) را بر روی دست خواننده می‌ریزد که در میان کتب مقدّس مذاهب جهان هیچ کتابی به اندازه قرآن

دارای اختلاف متن و تشتت نصّ نیست (ص ۲۹). این سخن یاوه‌ترین حرفی است که می‌توان به میان آورد. زیرا، اختلاف قرائات قرآن طبق آنچه در قرائت‌های هفت قاری معروف و ۱۴ راوی آن‌ها ذکر شده است اولاً عمدتاً اختلاف آواشناسی (فونتیکی) است که برای بهتر قرائت کردن و خوش‌آهنگ کردن کلام خدا بوده است و این قبیل اختلافات هیچ تأثیری در معنا و مفهوم آیات ندارد. مثلاً اینکه در کجا باید ادغام کرد یا اخفاء یا اظهار یا اماله یا اشمام نمی‌تواند کوچک‌ترین اثری در مفهوم آیه ایجاد کند. سایر اختلافات را من از روی کتاب التیسیر فی القرائات السبع تألیف عثمان بن سعید دانی (د. ۴۴۴ هـ) دقیقاً و طبق موازین علمی بررسی کردم و آن‌ها را پنج نوع یافتیم که جمعاً در کل قرآن به ۱۳۰۰ مورد نمی‌رسد: اول اختلافات ناشی از نسخه‌بدهای مصاحف عثمانی که بنابه نوشته زرکشی در البرهان فی علوم القرآن (ج ۱، ۲۱۵) ده و اندی کلمه بوده است مثل آنکه در آیه ۱۱۶ سوره بقره که می‌فرماید ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾ در نسخه مصحف عثمانی که به شام فرستاده شده بود «واو» اول این آیه وجود ندارد. و بقیه اختلافات همه از همین قبیل است که هیچ یک تأثیری در معنا و مفهوم آیه ندارد.

دوم اختلاف تلفظ کلمات بر حسب لهجه قاریان مثل تلفظ کلمه جبرئیل که به چهار صورت قرائت شده است و این هم تأثیری در معنا و مفهوم آیات ندارد و این نوع اختلاف ۲۳٫۵ درصد کل اختلافات را تشکیل می‌دهد.

سوم اختلاف در اعراب کلمه که غالباً هیچ تأثیری در معنا یا در مفهوم آیه ندارد مثل آنکه در آیه ۳۷ سوره بقره ﴿فَتَلَقَ آدَمُ كَلِمَاتٍ﴾ را ابن کثیر به فتح میم «آدم» و تنوین رفع «کلمات» خوانده است و این اختلافات فقط ۱۳ درصد کل اختلافات است.

چهارم اختلاف صوری که ناشی از تغییر نقطه‌های کلمه یا زیر و زبر آن‌ها است مثل ﴿لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شِفَاعَةٌ﴾ (بقره: ۴۸) که برخی ﴿لَا تُقْبَلُ﴾ خوانده‌اند و اینها نیز معمولاً در معنا یا مفهوم آیه تأثیری ندارد و این قبیل اختلافات از همه بیشتر است که بالغ بر ۶۲ درصد کل اختلافات می‌شود.

پنجم اختلاف در صیغه یا صرف کلمه که طبعاً معنا را تغییر می‌دهد اما در روح معارف اسلامی تغییری ایجاد نمی‌شود مثل ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ در سوره فاتحه که برخی

«ملک یوم الدین» خوانده‌اند و هر دو از نظر مفاهیم قرآنی و اسلامی قابل پذیرش است و این نوع اختلاف از همه کمتر است که به حدود ۱۵ درصد کل اختلافات می‌رسد. با یک بررسی اجمالی از قرائات دهگانه (که سه قاری دیگر بر قاریان هفتگانه اضافه شده است) تغییری در نسبت‌های فوق حاصل نشد.

اگر گلدزیهر می‌خواست در مورد اختلافات قرائت‌ها بررسی کند می‌بایست همین کار را می‌کرد که من کردم (و نتیجه آن به تفصیل جداگانه منتشر خواهد شد) و در این صورت می‌دید که اختلافات مؤثر در معنا کمتر از ۱۵ درصد کل اختلافات است، یعنی در کل قرآن به ۲۰ مورد نمی‌رسد و حتی اگر همه انواع تغییر را هم که ذکر شد به حساب آوریم به کمتر ۱۳۰۰ مورد بالغ می‌شود. قرآن با حدود هشتاد هزار کلمه فقط در حدود ۱۵ درصد کلماتش تفاوت در قرائت قاریان هفتگانه وجود دارد که رقم ناچیزی است و چنان که دیدیم بجز حدود ۲۰ کلمه مذکور، بقیه در معنا یا مفهوم آیات بی‌تأثیر است. اما گلدزیهر نمی‌خواسته است که یک تحقیق علمی ارائه کند لذا اصلاً به قرائات عشره یا سبعة توجهی ندارد و ذکری هم از آن‌ها نمی‌کند. او یک‌سره به سراغ قرائات شاذه می‌رود، یعنی قرائت‌های نامعتبر که علمای قرائت هیچ وقت آن‌ها را نپذیرفته‌اند و همه بالاتفاق آن‌ها را مردود دانسته‌اند، لکن امانت علمی آن‌ها را واداشته است که محض احتیاط آن‌ها را هم در جایی ضبط کنند اما نه در کتب قرائت بلکه معمولاً در تفاسیر قرآن یا در کتب مخصوص قرائات شاذه. البته او ابتدا چهار پنج مثال نقل می‌کند که اختلاف قرائت آن‌ها بر اثر تغییر نقطه‌های کلمه بوده است مثل تستکبرون که تستکثرون هم خوانده شده (اعراف: ۴۸) یا بُشرا که نُشرا هم قرائت شده (اعراف: ۵۷) یا وعده ایّاه که وعده اباه هم خوانده‌اند (توبه: ۱۱۴) یا فتبیتوا که فتببتوا هم قرائت شده (نساء: ۹۴) و سرانجام مواردی که فعل مضارع هم با یاء اول (صورت مغایب) و هم با تاء اول (مخاطب یا مؤنث) قرائت شده است (ص ۳۲). گلدزیهر این نوع اختلاف را که بر اثر تغییر جای نقطه‌ها به وجود آمده است بیشتر از سایر اختلافات می‌داند و نیز اختلاف حرکات حروف را هم از همین قبیل می‌داند (ص ۳۱) و این با بررسی اینجانب که در بالا ذکر شد مطابق است و چنان که گفتم حدود ۶۲ درصد اختلافات قرائت ناشی از همین

امر است. البته علمای قرائت در توجیه این امر گفته‌اند که سیاهی مصحف عثمان به هدایت الهی چنان بوده است که با اختلاف قرائات ناشی از روایت از پیامبر همخوانی داشته باشد یعنی، خدا خواسته است که در مصحف‌های عثمانی نقطه نباشد تا بتوان مثلاً یُقبل و تُقبل را که قاریان به روایت از پیامبر خوانده‌اند از روی آن مصحف‌ها خوانند که اگر نقطه داشت ممکن نبود این دو وجه را خوانند و یکی فقط پذیرفته می‌شد (ابن الجزری ۱۴۱۸: ج ۱، ۱۴) و عین عبارت ابن جزری در این مورد این است: «و جرّدت هذه المصاحف [العثمانيه] جميعها من النقط و الشكل ليحتملها ما صحّ نقله و ثبت تلاوته عن النبي ﷺ اذ كان الاعتماد على الحفظ لاعلى مجرد الخط.» اما شاید این سختگیری بیش از حد باشد و نباید احتمال دخالت خطّ مصاحف عثمانی را در اختلاف قرائات به کلی رد کرد. در حقیقت در زمان عثمان و تا مدتها بعد از او هنوز نقطه در خط عربی ابداع نشده بود و لذا این استدلال ابن جزری چندان موجه به نظر نمی‌رسد. اما همین اظهار نظر حداقل این فایده را دارد که به امثال گلدزیهر بفهماند که مسلمانان در حفظ و نگهداری قرآن بسیار جدی بوده‌اند و حتی کوچک‌ترین تغییرات را هم به خود پیامبر نسبت می‌دادند و لذا نباید این اختلافات جزئی را حربه‌ای برای شک در ثبات متن قرآن قرار داد. ضمناً ترجمه این قسمت به فارسی (ص ۳۱) روان و مفهوم نیست. جالب است که گلدزیهر خود در همین صفحه به داستانی اشاره می‌کند که چون بعد از فتح شام عمر به شهر ابله (با تشدید لام بر وزن بزرگه) رسید مردم این شهر یا علمای آن نزد وی آمدند و گفتند در قرآن در شرح قضیه خضر و موسی عليه السلام آمده است که چون آن‌ها به قریه‌ای رسیدند از آن‌ها طعام خواستند اما آن‌ها از مهمان کردن ایشان ابا کردند (کهف: ۷۷) و چون آن قریه همین ابله بوده است لذا ما به خسیسی و لثامت معروف شده‌ایم که حاضر نشدیم مهمان‌نوازی کنیم، لذا از شما خواهش داریم که در این آیه تغییر کوچکی بدهید تا این ننگ از ما برداشته شود یعنی به جای «فابوا ان يضيّفوها» (از مهمان کردن آنان امتناع کردند) بخوانید «فأتوا ان يضيّفوها» (آمدند تا از آنان مهمان‌نوازی کنند). معلوم است که این خواهش آن‌ها مورد قبول عمر قرار نگرفت و حاضر نشد در قرآن دست ببرد و آن را تحریف کند. گلدزیهر نتیجه لازم را از این داستان (که احتمالاً ساختگی است) نگرفته

است و به عکس اصرار دارد که ثابت کند قرآن پر از اختلاف و تشتت و تحریف است. البته این داستان را بعضی به انطاکیه و بعضی به تلمسان منسوب کرده‌اند و در مصاحف عثمانی هم «ابوا» و «اتوا» مثل هم نوشته می‌شده است. گلدزیهر بعد از اثبات نکته فوق خود را هلاک کرده تا قرائتی پیدا کند که برای نظر او مناسب باشد و کلاً ۴۴ مورد یافته است که اغلب آن‌ها در تفسیر کشاف زمخشری آمده است و قسمت عمده این قرائات از عبدالله بن مسعود و چندتایی از ابی بن کعب است و خود او گفته است که «متکلمان مسیحی برای اینکه بتوانند بر ایرادهای خود بر قرآن بیفزایند از قرائت‌های عبدالله بن مسعود سود جستند» (ص ۳۶) و نیز می‌گوید این قرائات عمدتاً از عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب روایت شده است (ص ۳۵) و به‌رغم آنکه قرائت‌های این دو تن تغییرات عمده‌ای در قرآن ایجاد می‌کند معذک آن‌ها را تکریم کرده و بر بزرگداشت آنان افزوده‌اند (ص ۳۶) ولی با در نظر گرفتن پیدایش اندیشه‌های زشت ناهمگون (!!) که بر اثر قرائت این دو صحابی در مکاتب کلام اسلامی به وجود آمد کسانی چون ضرار بن عمرو قرائت‌های این دو نفر را نپذیرفته و گفته‌اند که این قرائت‌ها با قرائتی که بر پیامبر نازل شده است مطابقت ندارد (ص ۶۶). بسیاری از این قرائت‌های شاذ در مجمع‌البیان طبرسی هم نقل شده است و شاید اگر گلدزیهر بیشتر می‌گشت حدود ده یا بیست مورد دیگر هم می‌توانست پیدا کند. اما گلدزیهر در این کار خود ناکام مانده است چون این قرائت‌ها همه شاذ و خارج از عرف قاریان و علمای قرائت است و نمی‌تواند کسی را بفریبد و کتاب او را عوام مسلمان که نمی‌خوانند و دانشمندان هم به شگردهای جهودانه او آگاهند و جواب کافی برای آن‌ها دارند. من فهرست این ۴۴ مورد را تهیه کرده‌ام که شاید روزی منتشر کنم و چون این مقاله به درازا کشید نمی‌توانم صورت آن‌ها را همین جا نقل کنم. در ضمن مسئله استفاده متکلمان مسیحی از قرائت‌های شاذ ابن مسعود را گلدزیهر از کتاب الفصل، نوشته ابن حزم (ج ۱، ۳۳۰) نقل کرده است و ابن حزم از علمای بزرگ اسلام است و نمی‌توان کلام او را بر ضد اسلام تعبیر کرد (نک. ص ۳۶).

گاهی نظریات گلدزیهر مضحک می‌شود مثلاً (در ص ۳۷) می‌نویسد که به‌رغم تغییراتی که این دو قاری (یعنی ابن مسعود و ابی بن کعب) در قرآن دادند مردم آن‌ها را

بزرگداشت و تکریم می‌کردند و سرانجام همین باعث شورش علیه عثمان شد که موجب قتل او گردید. من نمی‌دانم این سخن بی‌پایه و لاطائل را گلدزیهر از کجا پیدا کرده است زیرا قتل عثمان ربطی به قرائت‌های قرآن و ابن مسعود یا ابی بن کعب نداشت و نتیجه سوء سیاست‌های او بود که مردم را بر ضد او برانگیخت و این موضوع در تمام کتب تاریخ شیعه و سنی، قدیم و جدید، نوشته شده است و در صفحه بعد (ص ۳۸) اضافه کرده است: در بعضی از متون تاریخی آمده است که یکی دیگر از اهانت‌های خلیفه عثمان به ابن مسعود آن بوده است که خلیفه مصحف او را به آتش کشید. این هم از سخنان مضحک است، چون که بعد از جمع‌آوری قرآن به دستور عثمان و استنساخ پنج نسخه از آن که به شهرهای مختلف فرستاده شد به فرمان عثمان کلیه مصحفهای دیگر را سوزاندند یا از بین بردند و حتی یکی از مصحفها که با موافقت عثمان به حفصه، دختر عمر و زن پیامبر، برگردانده شد بعد از فوت حفصه به دستور مروان بن حکم، خلیفه اموی، سوزانده شد تا جایی برای اختلاف امت باقی نماند. اگر سوزانده شدن مصاحف دلیل بر اهانت به صاحبان آن‌ها باشد این اهانت به همه اصحاب پیامبر وارد شده است نه فقط به ابن مسعود و دلیلی ندارد که از آن میان فقط ابن مسعود برآشفته شده باشد (نیز نک: صالح ۱۳۶۱: ۱۳۲). البته مصحفهایی که سوزانده شد باهم فرق داشتند. در بعضی فقط یک یا دو سوره نوشته شده بود، در بعضی دیگر چند سوره آمده بود و آن‌ها هم که کامل بود از نظر ترتیب سوره‌ها باهم فرق داشت، چون هر کس هر قدر از قرآن که به دستش رسیده بود نوشته بود و هنوز متن نهایی فراهم نشده بود و تا زمانی که پیامبر زنده بود کسی نمی‌دانست چقدر دیگر از قرآن باقی است. اگر به هر کار عثمان ایرادی وارد باشد مسلماً به این یکی وارد نیست و این بهترین کاری بوده است که کرده است، چه بر اثر این اقدام تمام مسلمانان از آن به بعد فقط یک قرآن به همین صورتی که اکنون در دست همه مردم است داشته‌اند و لذا متن قرآن از حدود سیال سی‌ام هجرت تا امروز ثابت، دست‌نخورده و مورد اتفاق همه مسلمین بوده است و هیچ نسخه‌ای از آن در دست هیچ کس نیست که چیزی اضافه یا کم یا مغایر با آن داشته باشد، در حالی که از همان سال سی‌ام هجرت به بعد هزاران و شاید میلیون‌ها نسخه از قرآن نوشته شد که بسیاری از

آن‌ها هنوز موجود است و در نزد اشخاص یا در کتابخانه‌های مختلف یا در موزه‌ها نگهداری می‌شود. حتی به‌رغم تمایل گلدزیهر از میان قرائت‌های هفتگانه یا ده‌گانه (و روایات چهارده‌گانه یا بیست‌گانه آن‌ها) عمدتاً فقط قرائت عاصم در قرآن‌ها نوشته می‌شده است (غالباً به روایت حفص از عاصم یا گاهی به روایت ابوبکر بن عیاش از عاصم) و به ندرت قرآن‌هایی می‌توان یافت که به روایت ورش یا قالون از نافع (غالباً در مغرب یعنی شمال آفریقا و اندلس) یا به روایت دوری از ابو عمرو و بصری نوشته شده باشد و امروزه تقریباً تمام قرآن‌هایی که چاپ می‌شود به روایت حفص است از عاصم. حقیقت این است که گلدزیهر یهودی آرزو می‌کرد که قرآن هم مانند تورات روایت‌های مختلف و متناقضی داشته باشد تا بتواند بر مسلمانان طعنه بزند که کتاب دینی شما متن ثابت و دست‌نخورده‌ای ندارد، معذکب باز هم همین نظر سخیف را درست در اولین صفحه کتاب خود آورده است.

من گمان می‌کنم که نام ابن مسعود هم مانند ابن عباس دستاویزی شده است برای کسانی که می‌خواسته‌اند برخی کلمات قرآن را مطابق آراء و هوای نفس خود تغییر دهند ولی خوشبختانه علمای قرائت متوجه این فتنه شده و قرائت‌های شاذ منسوب به ابن مسعود را — که گلدزیهر با زحمت از میان کتب مختلف بیرون کشیده است — رد کرده‌اند. و دلیل بسیار روشن و واضح جعلی بودن این قرائت‌های شاذ منسوب به ابن مسعود و ابی‌بن کعب این است که قرائت عاصم — که اکنون تقریباً تمام قرآن‌های جهان به همان قرائت نوشته و خوانده می‌شود — مأخوذ است از ابن مسعود و ابی‌بن کعب و چند تن دیگر و همچنین قرائت‌های نافع مدنی و ابن کثیر مکی هم به ابی‌بن کعب می‌رسد و قرائت حمزة بن حبیب زیات کوفی هم به ابن مسعود می‌رسد. چگونه ممکن است قرائت‌های مشهور این چهار امام قرائت مأخوذ از ابن مسعود و ابی‌بن کعب باشد ولی هیچ اثری از قرائت‌های شاذ مذکور در قرائت آن‌ها وجود نداشته باشد؟ اگر گلدزیهر محقق بی‌طرف و امینی بود می‌بایست این نکته را درک کرده باشد (الدانی ۱۹۳۰: ۹-۸). در ضمن از نسخه‌های مصاحف عثمان نیز ما خبرهایی داریم مثلاً ابن جبیر در رحله خود (ص ۸۶) نوشته که در سال ۵۷۸ هجری دیده است که در مکه در قبه عباسیه واقع در مسجد الحرام قرآن به خط

زیدبن ثابت که به دستور خلیفه (عثمان) نوشته شده است در جعبه‌ای نگهداری می‌شد و این ظاهراً همان مصحفی بوده است که عثمان به مکه فرستاده بود. مصحف شامی را ابن کثیر هم در قرن هشتم در مسجد جامع دمشق دیده بود (ابن کثیر، ۱۳۴۸: ۴۹؛ صالح ۱۳۶۱: ۱۴۱) و احتمالاً این مصحف در آتش‌سوزی مسجد جامع دمشق در ۱۳۱۰ هجری قمری سوخته است. اما احتمالاً هنوز نسخه‌ای از مصاحف عثمانی در مصر موجود است (م. ا. ۱۳۶۷: ۹۶). ابن جزری (د. ۸۳۳ هـ) هم مصحف مدنی را دیده بود (الجزری ۱۴۱۸: ج ۲، ص ۱۶۷).

نتیجه آنکه برخلاف نظر گلدزیه‌ر یهودی صهیونیست هیچ کتاب مذهبی مقدسی در جهان وجود ندارد که مثل قرآن باشد که از حدود ۳۰ سال بعد از رحلت پیامبر تاکنون به طور ثابت و یکنواخت و دست‌نخورده و بدون نسخه‌بدل و کم یا زیادی و تغییر و تحریف باقی مانده باشد. سایر کتب مقدسه ملل و نحل همه دستخوش تحریف‌ها و تغییرات بسیار شده‌اند که در زیر اشاره می‌شود.

تغییر و تحریف سایر کتب دینی ملل و نحل

قبل از بررسی این مطلب باید به این نکته توجه داشت که مسیحیان مغرب زمین و یهودیان با هیچ دین و آیینی در جهان بجز اسلام مخالفت ندارند و حتی در هنگام تحقیق و بررسی آن‌ها، چنان از آن ادیان سخن می‌گویند که گویی خود از مؤمنان و معتقدان بدان هستند. مثلاً راجع به آیینهای زردشتی، بودایی، هندوئیسم، سیکی، مندائی و حتی فتیسیسم (fetishism) و بابی و بهائی و امثال آن‌ها با چنان روح همدلی بحث می‌کنند که خواننده بی‌اختیار به تحسین آن‌ها می‌پردازد و حتی روشنفکران جهان سوم را فریب می‌دهد، چنان که مثلاً ابراهیم پورداود چنان غرق عقاید زردشتی شده بود که دست از دین آباء و اجدادی خود اسلام شسته به ظاهر خود را متدین به آیین زردشتی قلمداد می‌کرد تا از مزایای آن که پول‌های زردشتیان هند بود هم بی‌نصیب نماند.

گلدزیه‌ر با همین دیدگاه به سراغ قرآن و تفسیر قرآن آمده است و قصدش تخطئه است نه تحقیق. وقتی می‌نویسد هیچ کتابی از کتب مقدسه ادیان و مذاهب جهان به اندازه

قرآن دارای متنی مشوش و مختلف فیہ نیست، در حقیقت پا روی بدیهی ترین حقایق می‌گذارد. قرآن چنان‌که دیدیم متنی ثابت، دست نخورده، دقیق و متقن، روایت شده از خود پیامبر و نوشته و جمع‌آوری شده در اولین فرصت‌های بعد از رحلت پیامبر است و کتابی با چنین خصوصیات در میان هیچ ملتی نیست.

از خود تورات شروع کنیم که مهم‌ترین کتاب اعتقادی یهود و نصارا هر دو است و گلدزیهر یهودی لابد بدان اعتقاد داشته است ولو به ظاهر.

حضرت موسی را گفته‌اند که در ۱۵۷۱ ق م متولد شده و در ۱۴۵۱ ق م در سن ۱۲۰ سالگی رحلت کرده است (Young: [nd] p. 670). طبق سنت می‌گویند که اسفار خنسه که به نام تورات معروف است نوشته موسی است. البته ۸ بند آخر سفر تثنیه را که متضمن شرح وفات آن حضرت است مستثنی کرده و گفته‌اند که آن را یوشع بن نون افزوده است (نک. گنجینه تلمود، ص ۱۶۱). تاریخ تولد و وفات موسی که ذکر شد بر اساس سنت یهود و نصاراست و گر نه هیچ شاهد و مدرک خارجی — آثار باستان‌شناسی، کتیبه‌های مصری، نوشته‌های یونانی، مصری، اکدی و غیره — آن را تأیید نمی‌کند.

از تورات — یعنی اسفار خنسه — دو روایت کاملاً مختلف موجود است هر دو به زبان عبری که یکی در دست یهود است و دیگری در دست سامریان که خود را از اعقاب حضرت یوسف می‌دانند و سخت به تورات معتقدند ولی یهود را ملحد می‌دانند و می‌گویند که یهود تورات را تحریف کرده‌اند و می‌گویند آن‌ها از زمان حضرت سلیمان کافر شده‌اند و راه حق را رها کرده برای خود معبدی در بیت المقدس ساختند که برای یهود مکان مقدسی به شمار می‌رود. اما سامریان به جای آن کوه جریزیم را در حوالی نابلس مقدس می‌شمارند چنان‌که به نوشته یوسفوس مورخ یهودی قرن اول میلادی سامریان در قرن چهارم ق م در جریزیم معبدی ساختند. سامریان فقط اسفار خنسه را قبول دارند و سایر کتب مقدس یهود را که در عهد عتیق آمده است قبول ندارند و اکنون هنوز حدود ۵۰۰ تن از آنان در حوالی نابلس که اکنون در خاک اردن واقع است زندگی می‌کنند که گرچه عدد قلیلی است اما مردمی هستند بسیار متعصب در دین خود و مطیع خاخامهای خود، به طوری که تمام کارهای آن‌ها به دست این روحانیون انجام می‌گیرد.

سامریان می‌گویند عزرا متن تورات را تحریف کرده است. سامریان از قرن پنجم قبل از میلاد راه خود را از یهود جدا کرده‌اند. تورات سامری حدود شش هزار اختلاف با تورات معتبر یهود (یعنی متن ماسوره‌ای عبری) دارد که بسیاری از آن‌ها اختلاف جزئی است که از نظر صرف و نحو و املاء با متن ماسوره‌ای فرق دارد. اما بسیاری هم اختلاف اساسی از نظر محتوا به شمار می‌رود (Achemier 1985: 1039). سامریان به یهودیان و مسیحیان اجازه نمی‌دادند که متن تورات آن‌ها را ببینند تا آنکه در ۱۶۱۶ بالاخره اروپائیان بدان دسترسی پیدا کردند و آن را منتشر ساختند. حال از گلدزیهر باید پرسید کدام یک از این دو متن تورات معتبر است تورات سامری یا تورات عبری یهود و آیا شش هزار اختلاف فقط در اسفار خمسه دلیل بر آشفتگی و در هم ریختگی این کتاب نیست؟ در انجیل از قول حضرت عیسی آمده است که خار را در چشم همسایه می‌بینید اما تیر را در چشم خود نمی‌بینید؟ (انجیل متی ۳:۷ و لوقا ۶:۴۲).

در قرن پنجم قبل از میلاد که یهود از بابل بازگشتند دیگر نمی‌توانستند به عبری سخن بگویند و زبان آن‌ها آرامی شده بود لذا تورات و سایر کتب عهد عتیق را نخست به طور شفاهی و سپس در بین ۲۵۰ قبل از میلاد تا ۳۰۰ بعد از میلاد به صورت مکتوب به آرامی ترجمه کردند که آن‌ها را ترگوم می‌نامند و در قرن سوم قبل از میلاد هم تورات به یونانی ترجمه شد که به نام ترجمهٔ سبعینی معروف است و این هر دو ترجمه با متن فعلی تورات عبری مغایرتهای بسیار دارد.

از این‌ها گذشته قدیم‌ترین نسخهٔ متن عبری تورات متعلق به قرن دهم میلادی است که یک نسخه از آن به نام نسخهٔ حلب در ۹۳۰ میلادی نوشته شده و دیگری که در موزهٔ بریتانیاست در ۹۵۰ میلادی. البته در اواسط قرن بیستم قطعه‌هایی از تورات در طومارهای بحرالمت و در پایروسهای یافت شده در مصر به دست آمد که در اوائل قرن اول میلادی نوشته شده‌اند (ibid 1038-1039). حال با توجه به اینکه حضرت موسی طبق تاریخ سنتی یهود در ۱۴۵۱ ق م در گذشته است تورات در این فاصله کجا حفظ شده و نگهداری گردیده است که حدود ۲۵ قرن میان رحلت حضرت موسی و نخستین متن کامل تورات نوشته شده در ۹۳۰ فاصله است؟ آیا هیچ محقق بی‌طرفی می‌تواند

بگویند که تورات در این زمان طولانی دست نخورده مانده است اما با ۴۴ مورد اختلاف قرائت از قرائت شاذ منسوب به ابن مسعود و دیگران قرآن نصی ثابت نداشته است؟

اما جالب تر از همه این است که اختلاف عبارات پنج کتاب تورات با هم (مثلاً در قسمتی از آن نام خدا الوهیم است و در قسمتی دیگر نام او یهوه است. در جایی برای آفریدن از یک کلمه استفاده شده است و در جای دیگر از کلمه ای دیگر) و نیز تکرارهای متناقض در موارد مختلف و ناهماهنگی های بسیار در فصول و ابواب این کتاب ها چهار قرن است که محققان و نقادان یهودی را سرگرم بازسازی تاریخ تورات کرده است و امروزه معتقدند که حداقل چهار مدرک مختلف در هم ادغام شده است تا از میان آن ها این پنج کتاب را ساخته اند. اولی را با حرف J نشان می دهند که متعلق به قرن دهم ق م بوده است (و J علامت یهوه است)، دومی E است (یعنی الوهیم) که از منابع بنی اسرائیل شمالی بوده است و متعلق به قرن هشتم قبل از میلاد است، سومی D (مخفف نام انگلیسی تثنیه) که در ۶۲۲ ق م نوشته شده است و چهارمی P (مخفف Priestly یعنی خاخامی) که تاریخ آن مشخص نیست و بعضی پیش از دوره اسارت یهود در بابل و برخی در حین این اسارت و برخی هم بعد از آن را به عنوان تاریخ این بخش تعیین کرده اند و می گویند در هم آمیختن این چهار منبع هم یکباره انجام نشده و در طی مراحل صورت گرفته است یعنی اول J و E با هم ادغام شده و سپس D هم بدان افزوده شده و دست آخر بخش P را هم بدان افزوده اند (ibid 983-986). حال از گلدزیهر باید پرسید کتابی که از چند جزوه مختلف ترکیب شده است و اثری از اصل آن ها موجود نیست و صحت و سقم این منابع هم روشن نیست و مؤلف یا ویراستار این آش در هم جوش هم ناشناس مانده است، چقدر برای یک محقق بی طرف ارزش دارد. و آیا اصلاً قابل مقایسه با قرآن هست که از زمان خود حضرت رسول عده زیادی از اصحاب او آن را حفظ کرده بودند و از بر می خواندند تا سرانجام در حدود سال سی ام هجرت به طور نهایی به صورت مکتوب درآمد و همه صحابه پیامبر به درستی آن شهادت دادند.

وضع اناجیل از تورات هم بدتر است، زیرا که زبان مادری حضرت عیسی قاعدتاً باید آرامی بوده باشد اما چهار انجیل کنونی (متی، مرقس، لوقا و یوحنا) همه به زبان

یونانی نوشته شده است که سبک آن‌ها هم همه با هم فرق دارد و هیچ نشانه‌ای از ترجمه بودن آن‌ها در آن‌ها دیده نمی‌شود. و قدیم‌ترین نسخه موجود آن‌ها که به اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم میلادی بازمی‌گردد، نسخه معروف به سینایی است که در دیری در کوه سینا در اواسط قرن ۱۹ یافت شده است، حال بر فرض هم که اناجیل اربعه اصیل باشند طی این چهار قرن چگونه حفظ شده‌اند و حتی اگر تکه‌هایی از اناجیل که در پاپیروس‌هایی یافت شده است در نظر گرفته شود باز هم قدیم‌ترین تاریخ از ۲۰۰ یا ۲۵۰ میلادی عقب‌تر نمی‌رود (ibid 104-107). و این اناجیل اربعه را هم محققان معتقدند از تلفیق چهار منبع مختلف حاصل شده است که مهم‌ترین آن‌ها یعنی «گفته‌های مسیح» نایاب است و اثری از آن در دست نیست. سپس انجیل مرقس نوشته شده است و از روی انجیل مرقس و گفتار مسیح متی و لوقا انجیل‌های خود را نوشته‌اند و هر کدام از این دو مطالبی از خود افزوده‌اند. و جالب این است که هیچ‌یک از نویسندگان این چهار انجیل شناخته نشده‌اند و مسلماً از حواریون عیسی نبوده‌اند و حتی هیچ‌کدام خود حضرت عیسی را به چشم ندیده‌اند و آنچه نوشته‌اند مطالبی است که از دیگران شنیده یا از نوشته‌هایی نقل کرده‌اند (ibid). حال باید از گلدزیهر پرسید که ارزش این اناجیل چقدر است و آیا اصلاً قابل قیاس با قرآن از نظر وثاقت متن هستند یا نه؟ اگر شرافت علمی و بی‌طرفی و روح تحقیق در او باشد جوابش بی‌شک با آنچه در این کتاب خود مطرح کرده است متفاوت خواهد بود. در مورد کتب مذهبی دیگر اگر بخواهم بسط سخن دهم بسیار مفصل خواهد شد ولی یکی دو اشاره کوتاه می‌کنم و تمام می‌کنم. از کتاب اوستا قدیم‌ترین نسخه‌ای که به دست آمده است متعلق به تاریخ ۱۲۷۸ میلادی (معادل ۶۸۷ هـ.ق) است در حالی که زمان زردشت را حداقل همان قرن ششم تا دهم پیش از میلاد ذکر کرده‌اند و برخی بسیار قدیم‌تر دانسته‌اند و ما اگر همان قرن ششم ق م را هم در نظر بگیریم تا موقع استنساخ قدیم‌ترین متن اوستا خود نزدیک ۲۰ قرن است. در این مدت کتاب اوستا کجا بوده است؟ و چگونه حفظ شده است؟ گلدنر (Geldner) متن کامل اوستا را از روی نسخه‌های متعدد باقی مانده تصحیح و بین ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۶ در اشتوتگارت چاپ کرده است که مسلماً گلدزیهر آن را دیده است (این چاپ اخیراً در

تهران افست شده است). نسخه بدل‌های فراوان این چاپ نشان می‌دهد که نسخه‌ها چقدر پر غلط بوده‌اند. از آن گذشته سنت زردشتی می‌گوید که اوستا بر روی پوست چهار هزار گاو نوشته شده بود که اسکندر ملعون آن‌ها را سوزاند و البته این افسانه‌ای بیش نیست، اما بر طبق همین افسانه اوستا در زمان اسکندر از بین رفته است و سپس در اواخر دوره اشکانی بلاش شاه اشکانی در صدد جمع‌آوری اوستا برآمد و مجدداً در زمان اردشیر بابکان و شاپور ذوالاکتاف در صدد جمع‌آوری اوستا برآمدند و یکی از مغان به نام آذرباد ماراسپندان همه آثار را که منسوب به اوستا یا زردشت بود جمع‌آوری کرد و معلوم نیست آن‌ها را به چه صورتی جمع‌آوری کرده است ولی از توضیحاتی که در دینکرد آمده است معلوم می‌شود که آن اوستا فقط شامل کتب دینی نبوده بلکه تمام آثار نجومی، طبّی و علمی را هم در بر داشته است، یعنی در حقیقت دایرة‌المعارف علوم آن زمان بوده است. در نوشته‌های زردشتی آمده است که اوستای ساسانی ۲۱ نسل داشته است که جاکسون در مقدمه کتاب گرامر اوستا (۲۲-۲۰) با برشمردن محتوای آن‌ها از روی دینکرد و کتاب روایات پهلوی و تطبیق آن‌ها با آنچه فعلاً موجود است حدس زده است که فقط معادل یک سوم از اوستای دوره ساسانی امروزه باقی مانده است. حال از گلدزیهر باید پرسید چطور کتاب زردشتیان با این همه کمبود دستخوش تغییر نیست و قرآن با ۴۴ اختلاف قرائت از تمام کتب مذاهب بیشتر دارای اختلاف متن است؟

سایر کتب مذهبی ملل و نحل دیگر هم وضعی بهتر از این ندارند. و من فرصت بررسی آن‌ها را در این مقاله ندارم و لذا فقط برای هشیاری کسانی که فکر می‌کنند مستشرقان و خاورشناسان غربی صرفاً از روی حس تحقیق علمی مطالعه می‌کنند می‌نویسند این بحث را تا بدینجا ادامه دادم. اما کار من و امثال من تأثیری در امثال گلدزیهر و پیروان روشنفکر نمای او در ایران و جهان اسلام ندارد زیرا که هدایت کار خداست نه کار امثال بنده ناچیز و گلدزیهر و همپالکی‌های او عمر خود را هدر دادند و نتوانستند نور خدا و خورشید قرآن را بپوشانند و حقایق را وارونه کنند و اسلام هر روز بیش از پیش عظمت می‌یابد چنان‌که غربی‌ها اکنون از جاذبیت و قدرت پیشروی اسلام به شدت ترسیده‌اند و صهیونیست‌ها از هر گونه تبلیغ اسلام سخت جلوگیری می‌کنند،

در نشریات و مجلات اروپایی مقالات تحقیقی و سیاسی مسلمانان معمولاً منعکس نمی‌شود. اما خدا کار خود را می‌کند.

منابع و مأخذ

- ابن الجزری، الحافظ ابوالخیر محمد بن محمد دمشقی (۱۴۱۸)، الشرح فی القراءات العشر، لبنان، دارالکتب العلمیة، بیروت.
- ابن حزم اندلسی، علی بن احمد (۱۴۱۶)، الفصل فی الملل و الاواء و النحل، وضع حواشیه احمد شمس‌الدین، ۳ اجزاء، دارالمکتب العلمیه، بیروت، لبنان.
- ابن کثیر، عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۳۴۸)، فضائل القرآن، چاپ المنار.
- الاسفرائینی، عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بغدادی [بی‌تا]، الفرق بین الفرق دارالمکتب الطمیة، بیروت.
- الدانی، ابو عمرو عثمان بن سعید (۱۹۳۰)، التیسیر فی القراءات السبع، به تصحیح اوتو پرتزل (Otto Pretzl)، استانبول. اذت مکتبه المثنی ببغداد.
- باب، سید محمد علی [بی‌تا]، بیان فارسی [بی‌تا].
- بستانی، بطرس (۱۹۸۷)، قاموس مطول للغة العربية، مکتبه لبنان، بیروت.
- تنکابنی، میرزا محمد (۱۳۷۰)، قصص العلماء، چاپ کتابفروشی علمیه اسلامیة طهران.
- راب، ا، کهن، (۱۳۵۰)، گنجینه تلمود، ترجمه امیر فریدون گرگانی، به اهتمام امیرحسین صدری پور، تهران.
- زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله (۱۳۹۱)، البرهان فی علوم القرآن، ۴ اجزاء، قاهره.
- زعیم‌الدوله تبریزی، میرزا محمد مهدیخان (۱۳۴۶)، مفتاح باب الابواب، ترجمه حاج شیخ حسن فرید گلپایگانی، انتشارات فراهانی، نشر دانش س ۸، ش ۶.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر [بی‌تا]، الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الاقاول فی وجوه التأویل (تفسیر کشاف)، ۴ اجزاء، لبنان، دارالفکر.
- سیوطی، جلال‌الدین [بی‌تا]، الدر المنثور فی التفسیر المأثور (ترجمان قرآن) [بی‌تا].
- صالح، صبحی (۱۳۶۱)، مباحثی در علوم قرآن، ترجمه محمد علی لسانی فشارکی، چاپخانه خواندنیها، تهران.
- طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن (۱۴۰۶)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، به تصحیح الحاج

السید هاشم الرسولی المحلاتی، ۱۰ اجزاء فی خمسة مجلدات دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.

○ طبری، محمد بن جریر بن یزید [بی تا]، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر طبری) [بی نا].
○ عبدالباقی، فؤاد (۱۳۶۴)، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، مطبعة دارالکتب المصریة، القاهرة.

○ عهد جدید (۱۹۰۲)، انجیل و کتب دیگر که از زبان یونانی ترجمه شده است. شامل اناجیل متی، مرقس، لوقا و کتاب های دیگر.

○ عهد عتیق (۱۹۰۱)، که از زبان های اصلی عبرانی و کلدانی (یعنی آرامی) ترجمه شده است.

○ کاشانی، ملامحسن فیض (۱۳۲۴)، تفسیر صافی، طهران، انتشارات کتابفروشی محمودی.

○ م. ا. (۱۳۶۷)، «ترمیم قدیم ترین قرآن جهان»، نشر دانش، ش ششم، مهر و آبان.

○ Die Richtungen der Islamischen koranauslegung, an der Universität upsafa gehaltenere, Olaus-petvi- Vorfesungen on Ignaz Goldziher.

○ Jackson, A. V. Williams (1892), *Avesta Grammer*, Stuttgart.

○ K. F. Geldner, Avesta, (1889-1896), *The sacred books of the persia*, Stuttgart.

○ Paul J. Achtemier [General Editor] (1985), *Harper's Bible Dictionary*, San francisco.

○ Young, Robert [nd], *Aanalytical Concordance to the Bible*, Mac Donald Publishing to Virginia.